



علیرضا (سلمی)

مردم به طور عام، زمانی که کلمه «ذنب» را می شنوند، بلافاصله معنای متداول آن یعنی گناه و مخالفت از اوامر و نواهی خداوند متعال به ذهنشان تبادر می کند؛ این درحالی است که خداوند متعال «ذنب» را در چند جای قرآن به پیامبران خود نسبت می دهد، و ما می دانیم که پیامبران از هرگونه خطا و اشتباه معصومند. بنابراین در قرآن کریم که کلام خداوند حکیم است، ما نمی توانیم هر کجا که کلمه ذنب به کار رفته بود آنرا بر معنای متداول و مرسوم بین مردم حمل کنیم. از جمله این موارد آیه شریفه ذیل است:

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا. لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ... (فتح، ۴۸/۲)؛

حقیقتاً که ما برای تو فتح آشکاری کردیم. تا خدا از گناه گذشته و آینده تو در گذرد...

آیه شریفه سخن از گناهی دارد که آموزش آن، نتیجه فتح مکه است. بنابراین تردیدی باقی نمی ماند که مراد از ذنب نمی تواند گناه عرفی باشد. بلکه گناهی است که در ارتباط با روابط بین الملل است.

علامه طباطبایی (قدس سره) می فرمایند:

بعضی از مردم وقتی می شنوند که قرآن می فرماید: لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ، چنین خیال می کنند که لابد رسول خدا (ص) نیز مانند سایر مردم گناه و مخالفت امری از اوامر و یا نهی از نواهی مربوط به احکام دین را کرده که خدایش آمرزیده.

فکرشان آنقدر رسا نیست که بفهمند این آیه مربوط است به آیه قبلش که می‌فرماید: انا فتحنا لک فتحا مبیناً، و اگر این گناه و آن آمرزش از سنخ گناهان مردم عادی و آمرزش آن بود هیچ ربطی بین آمرزش آن و داستان فتح مکه نبود و حال آنکه در این آیات، گناه به معنایی گرفته شده که آمرزش آن نتیجه فتح مکه است، علاوه بر این، اگر مراد از گناه، همان معنای متعارف بود، مغفرت آن با مطالب بعد هم که می‌فرماید: ویتّم نعمته علیک و یهدیک صراطاً مستقیماً. و ینصرک اللّٰه نصراً عزیزاً. متناسب نبود، زیرا در این صورت معنای این جملات عطف بر آن آمرزش می‌شوند.^۱

بنابر این ذنب در آیه ذنب عرفی نیست. بلکه ذنب سیاسی است که در روابط بین الملل حکومت پیامبر خدا را به تروریسم و امثال آن متهم می‌کردند. یکی از اقداماتی که مشرکین در جهت تخریب چهره پیامبر (ص) و مسموم نمودن فضا علیه حضرت و انقلاب اسلامی وی انجام دادند، تا به وسیله آن اقدامات پیامبر (ص) را بی ثمر نمایند، این بود که در روابط بین المللی، پیامبر (ص) و حرکت وی را متهم به تروریسم، جنگ طلبی، شکستن حرمت ماه‌های حرام و... می‌کردند، بی شک این اقدام می‌توانست از آوازه و نفوذ دعوت پیامبر (ص) در عرصه بین المللی جلوگیری نماید.

از آنجا که شأن نزول آیه را صلح حدیبیه ذکر کرده‌اند و در صلح حدیبیه حضرت را به رسمیت شناختند؛ دیگر آن ذنب سیاسی مرتفع گردید. پس این آیه ذنب سیاست خارجی نظام را بیان می‌کند؛ و عناوین سیاسی غیر از عناوین اخلاقی هستند.

شاهد این مطلب که در قرآن ذنب سیاسی هم وجود دارد قتلی است که توسط حضرت موسی (ع) در مورد قبطیان انجام داد. و هنگام مبعوث شدن، به خداوند عرضه داشت:

و لَهُمْ عَلٰی ذَنْبٍ فَاَخَافُ اَنْ يَقْتُلُوْنَ (شعراء، ۱۴/۲۶)، که مفهوم آن اینست که من موسی به حساب قوانین فرعون گناهی مرتکب شده‌ام و مجرم هستم، در حالی که گناه او چیزی جز یاری فرد مظلومی از بنی اسرائیل و کوبیدن ستمگری از فرعونیان نبود.

بدیهی است این نه تنها گناه نبود بلکه حمایت از مظلوم، بود ولی از دریچه چشم فرعونیان گناه محسوب می‌شد. پس ذنب واقعی نبوده بلکه به حساب نظام فرعون ذنب است.

پس وقتی که ذنب سیاسی شد، غفران هم طبق همان معنی می‌شود، که در صلح آن

شرایط جنگی مرتفع شد و رفت و آمد توأم با امنیت سیاسی فراهم شد. و چون این تمهیدات چیزی نبود که دشمنان بخواهند و پیش بیاورند، بلکه خداوند متعال پیش آورد، لذا اسناد غفران به اوست. روایت ذیل تأییدی است بر مطلب: در عیون الاخبار در روایاتی که مجلس مامون با حضرت رضاع^(ع) را حکایت می کند، به سند خود که به ابن جهم می رسد، روایت کرده که گفت:

در مجلس مامون حاضر شدم، دیدم حضرت رضاع^(ع) نزد اوست، مامون از آن جناب می پرسید: یابن رسول الله آیا رأی شما این نیست که انبیاء معصومند؟ فرمود: بله - تا آنجا که مامون گفت - پس بفرما بینم معنای این کلام خدای عز و جل: لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر چیست؟ حضرت فرمود: در نظر مشرکین عرب هیچ کس گناهکارتر و گنااهش عظیم تر از رسول خدا^(ص) نبود، برای اینکه آنها سیصد و شصت خدا داشتند، و رسول خدا که آمد همه آنها را از خدایی انداخت و مردم را به اخلاص خواند، و این در نظر آنها بسیار سنگین و عظیم بود، گفتند:

اجعل الالهة إلهاً واحداً إن هذا لشيء عجاب. وانطلق الملائمة منهم أن امشوا واصبروا على آلهتكم إن هذا لشيء براذ. ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة إن هذا إلا اختلاق. (ص، ۳۸/۵-۷)

آیا آن همه خدا را یکی کرده، این خیلی شگفت آور است. بزرگانشان برای تحریک مردم به راه افتادند که برخیزید و از خدایان خود دفاع کنید که این وظیفه ای است مهم، ما چنین چیزی را در هیچ کیشی نشنیده ایم، این جز سخنی خود ساخته نیست. این جاست که وقتی خدای تعالی مکه را برای پیامبرش فتح می کند، می فرماید: انا فتحنا لک فتحا مبینا. لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر یعنی ما این فتح آشکار را برایت کردیم، تا تبعات و آثار سوئی را که دعوت گذشته و آینده ات در نظر مشرکین دارد از بین ببریم تا دیگر در صدد آزارت برنیایند و همینطور هم شد، بعد از فتح مکه عده ای مسلمان شدند، و بعضی از مکه فرار کردند، آنهایی هم که ماندند قدرت بر انکار توحید نداشتند، و با دعوت مردم آن را می پذیرفتند. پس با فتح مکه گناہانی که رسول خدا^(ص) نزد مشرکین داشت آمرزیده شد، یعنی دیگر

توانستند دست از پا خطا کنند. مأمون عرضه داشت. خدا خیرت دهد یا اباالحسن^۲
استاد مکارم شیرازی می فرماید:

بادقت در حوادث و رویدادهای تاریخی به این نتیجه می رسیم: هنگامی که مکتبی
راستین ظاهر می شود و قد بر می افرازد، وفاداران به سنن خرافی که موجودیت
خود را در خطر می بینند هرگونه تهمت و نسبت ناروا به آن می بندند، شایعه ها
می سازند، و دروغ ها می پردازند، گناهان مختلف برای او می شمردند و در انتظارند
ببینند سرانجام کارش به کجا می رسد؟

اگر این مکتب در مسیر پیشرفت خود مواجه با شکست شود، دستاویزی محکم
برای اثبات نسبتهای ناروا بدست مخالفان می افتد، و فریاد می کشند نگفتیم چنین
است، نگفتیم چنان است؟ اما هنگامی که به پیروزی نائل گردد و برنامه های خود را
از بوته آزمایش موفق بیرون آورد، تمام نسبتهای ناروا نقش بر آب می شود، و تمام
نگفتیم ها به افسوس و ندامت مبدل می گردد و جای خود را به ندانستیم ها می دهد!
مخصوصاً در مورد پیامبر اسلام (ع)^۴ این نسبت های ناروا و گناهان پنداری بسیار
فراوان بود، او را جنگ طلب، آتش افروز، بی اعتنا به سنت های راستین، غیر
قابل تفاهم، و مانند آن می شمردند.

صلح حدیبیه به خوبی نشان داد که آئین او بر خلاف آنچه دشمنان می پندارند یک
آئین پیشرو و الهی است، و آیات قرآنش ضامن تربیت نفوس انسانها و پایانگر ظلم
و ستم و جنگ و خونریزی است. او به خانه خدا احترام می گذارد، هرگز بی دلیل
به قوم و جمعیتی حمله نمی کند، او اهل منطق و حساب است، پیروانش به او
عشق می ورزند، او به راستی همه انسان ها را به سوی محبوبشان الله دعوت
می کند، و اگر دشمنانش جنگ را بر او تحمیل نکنند او طالب صلح و آرامش است.
به این ترتیب فتح حدیبیه تمام گناهایی که قبل از هجرت، و بعد از هجرت، یا
تمام گناهایی که قبل از این ماجرا و حتی در آینده ممکن بود به او نسبت دهند همه
را شست، و چون خداوند این پیروزی را نصیب پیامبر (ص) نمود می توان گفت
خداوند همه آنها را شستشو کرد.^۳

نتیجه اینکه این گناهان، گناهان معمولی نبود، بلکه گناهایی سیاسی بود که در افکار

عمومی و در باور آنها پیامبر را متهم می‌کردند.

به تعبیر دیگر ظهور اسلام در آغاز، زندگی مشرکان را به هم ریخت، و این سبب شد تا پیامبر را متهم نمایند. ولی پیروزی‌های بعد سبب شد که آن اتهامات به دست فراموشی سپرده شود.

مشرکان مکه، چه قبل از هجرت و چه بعد از آن، ذهنیات نادرستی درباره اسلام و شخص پیامبر (ص) داشتند که پیروزی‌های بعد بر همه آنها خط بطلان کشید. آری اگر رابطه آمرزش این گناهان را با مساله فتح حدیبیه در نظر بگیریم مطلب کاملاً روشن است، رابطه‌ای که از لام لیغفر لک الله استفاده می‌شود و کلید رمز برای گشودن معنی آیه است. اما آنها که به این نکته توجه نکرده‌اند در اینجا مقام عصمت پیامبر (ص) را زیر سؤال برده‌اند و برای او (نعوذ بالله) گناهی قائل شده‌اند که خدا در پرتو فتح حدیبیه آنها را بخشید است، یا آیه را برخلاف ظاهر معنی کرده‌اند.^۴ از جمله گفته‌اند: مراد گناهان شیعیان امت اوست! و بعضی گفته‌اند: منظور گناهی است که مردم درباره پیامبر (ص) مرتکب شده بودند مانند اذیت و آزارها، که با فتح حدیبیه از میان رفت! (در این صورت ذنب اضافه به مفعول شده نه فاعل!) و یا آن را به معنی ترک اولی گرفته‌اند.

و یا به معنی گناهان فرضی تفسیر کرده‌اند که اگر فرضاً گناهی در آینده یا گذشته مرتکب می‌شدی ما آنها را می‌بخشیدیم.^۵

فخر رازی در توجیه مسأله اینگونه می‌گوید:

۱. مراد گناه مؤمنین است. ۲. مراد ترک افضل است. ۳. مراد صغائر است، چرا که ارتکاب صغائر بر انبیاء جازز است چه سهوی باشد چه عمدی، چرا که سبب می‌شود از عجب مصون بمانند.^۶

اما روشن است که همه اینها تکلفاتی است بدون دلیل، چه اینکه اگر ما عصمت انبیاء را مخدوش کنیم فلسفه وجودی آنها از میان می‌رود، زیرا پیامبر (ص) باید در همه چیز سرمشق باشد، چگونه یک فرد گنهکار می‌تواند این نقش را ایفا کند.

به علاوه او خود نیاز به رهبر و راهنمای دیگری دارد تا هدایتش نماید.^۷

۵. ر. ک: مجمع البیان، ۱۸۵/۹.

۶. رازی، فخر الدین؛ التفسیر الکبیر، ۷۹/۲۸؛ بیروت: دار الفکر،

۱۴۱۵ هـ.

۷. ر. ک: تفسیر نمونه، ۲۰/۲.

۱. ترجمه المیزان، ۵۲۸/۶.

۲. عون اخبار الرضا، ۲۰۲/۱.

۳. تفسیر نمونه، ۲۰/۲۲.

۴. ر. ک: همان، ۲۲.